

کفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (قسمت پنجاهویوم)

سدی به نام برف

مرضیه ترابی

اوضاع خراسان، در دهه پایانی حکومت سی‌وهفت ساله فتحعلی‌شاه چندنان روبه‌راه نبود. صرف‌نظر از سرکشی‌های گاه‌وبیگاه‌خوانیین که برای دولت مرکزی در‌درسر درست می‌کرد، برخی طوایف ازبک نیز، فیلسان یاده هندوستان کرده بود و با هدف تجدید‌خاطره‌غارنگری‌های‌قدیم،به‌سوی جنوب‌روداترک سرازیر می‌شدند و در سودای غارت شهرهای آباد این منطقه و به ویژه، مشهد مقدس بودند. سال ۱۲۳۳ قمری، فتح‌خان،یکی از سران طوایف افغان، ۳۰هزار سپاهی به سوی خراسان تاخت و اگر تمهیدات شجاع‌السلطنه، حاکم وقت این خطه و تلاش‌های او نبود، امکان داشت مصیبتی فراگیر دامن خراسانیان را بگیرد. کار آشوب چنان بالا گرفت که فتحعلی‌شاه ناچار شد شخصا به خراسان لشکر بکشد و اوضاع را آرام کند. ظاهرا در همین سفر بود که سنگ بنای صحن نو در حرم رضوی گذاشته شد. با وجود این تکاپوها، شرایط به روال عادی برنگشت. هرات و دیگر شهرهای خراسان، همچنان ناآرام بود.شورش حاجی‌فیروز هراتی سال ۱۲۳۵ قمری، برای مدتی بحران را دوچندان کرد، شورش‌ی که باز هم با تلاش‌های حسنعلی‌میرزا شجاع‌السلطنه سرکوب شد، اما او با همه شجاعت و تهوری که داشت، ظاهرا سیاست‌مدار خوبی نبود و نتوانست خوانیین سرکش خراسان را برای بلند مدت، به ترک مخاصمه و طغیان وادارد.

- توطئه علیه حاکم خراسان

این خوانیین که تعدادی از آن‌ها در مشهد ساکن بودند، برای کاستن از قدرت و نفوذ شجاع‌السلطنه، دست به توطئه‌های متعددی علیه‌او می‌زدند. از جمله‌سال ۱۲۳۸ قمری،در نامه‌ای محرمانه به فتحعلی‌شاه قاجار، مدعی شدند که شجاع‌السلطنه به فکر شورش و سرپیچی از حکومت مرکزی است. شاه قاجار به این تهمت‌ها وقعی ننهاده، اما بازخورد چنین ادعایی در مشهد و اطراف آن، ادامه فعالیت را برای شجاع‌السلطنه سخت کرد و او را واداشت که در سال ۱۲۳۹ قمری به تهران بازگردد و استعفا دهد. با این حال، حاکم بعدی خراسان، یعنی علیقلی‌میرزا که از شاهزادگان قاجار بود هم، نتوانست زیاد دوام بیاورد. خوانیین خراسان به دنبال نوعی خودمختاری بودند و همین مسئله باعث آشفتگی اوضاع می‌شد. طولی نکشید که علیقلی‌میرزا نیز، عطای حکومت خراسان و مشهد را به لقایش بخشید و به تهران بازگشت. شاه قاجار، دوباره شجاع‌السلطنه را به مشهد فرستاد، اما این بار قضیه‌فرق می‌کرد،از قدرت سیاسی ونبروهای نظامی و آماده پیشین خبری نبود و حاکم خراسان، در عمل نمی‌توانست دست به مانورهای تهاجمی یا دفاعی برای برقراری نظم در منطقه بزند. موضوعی که خبر آن به طایفه ازبک ساکن خوارزم رسید و آن‌ها را برای هجمه به خراسان و شهر مشهد برانگیخت.

- ...قلی وسودای غارت مشهد

۱...قلی‌خان(۱)، حاکم ازبک خوارزم پس از اطلاع از وضعیت خراسان و به ویژه شهر مشهد، بی‌درنگ سپاهی از ازبکان و ترکمانان تدارک دید و به سمت خراسان حرکت کرد. خبر این اقدام به شجاع‌السلطنه رسید، اما او به دلیل نداشتن نیروی کافی، یارای تقابل با...قلی‌خان را نداشت و ترجیح داد پشت دیوارهای مشهد سنگر بگیرد و در انتظار تقدیر بماند. از قضا نیروهای خان ازبک خیلی سریع به نواحی اطراف مشهد رسیدند و در بین راه نیز، روستاها و مراکز مسکونی را غارت کردند. این سیل بنیان کن، بالاخره به نزدیکی دیوارهای شهر رسید و در آنجا اردو زد. در نشستگی که شجاع‌السلطنه با فرماندهان خود داشت، معلوم شد که در صورت حمله...قلی‌خان، دفاع خواهد کرد. این تشویش و دغدغه، باعث وحشت و تمرکز نداشتن فرماندهان مدافع شهر شده‌بود و از کیفیت دفاع نیز، می‌کاست، اما در این بین، اتفاقی افتاد که هیچ‌کس آن را پیش‌بینی نمی‌کرد و این اتفاق، بارش یکی از بی‌سابقه‌ترین برف‌ها در تاریخ مشهد و اطراف آن بود(۲). حجم بسیار سنگین برف از یک سو و کولاکی که در پی آن به وجود آمد، در عمل قدرت هر نوع مانور نظامی را از ازبکان گرفت و تلفات سنگینی را به آن‌ها وارد کرد، تا آنجا که تصمیم گرفتند برای تجدید قوا عقب‌نشینی کنند. به این ترتیب، سپاهی که به صورت تهدیدی جدی برای شهر مشهد و مردم آن درآمده بود، بدون اقدام خاصی از سوی مدافعان شهر، عقب‌نشینی کرد و به سمت سرخس رفت.

- درس عبرتی برای غارتگران

با وجود این اتفاق،...قلی‌خان ول کن ماجرا نبود و می‌خواست هر طور شده، از آب گل آلود ماهی بگیرد و دست‌خالی راهی خوارزم نشود. این بود که نیروهای خود را به سه گروه تقسیم کرد؛ گروهی را به سمت «جام»، گروهی را به سمت «سر جام» و گروهی را به سوی «مشهد» فرستاد. این اشتباه بزرگ تاکتیکی، باعث شد که شجاع‌السلطنه بتواند با نیروهایی که در اختیار دارد، طرح یک حمله برق‌آسا را بریزد. دسته‌های اعزام شده به جام و سرجام، خیلی زود به مقصد رسیدند، اما با مقاومت سنگین قباایل تیموری، به فرماندهی امیرنصیرخان روبه‌رو و مغلوب شدند. فرجام تتمه نیروهای ازبک که می‌خواستند مشهد را غارت کنند، وحشتناک‌تر بود. شجاع‌السلطنه شخصا با نیروهایش از مشهد خارج شد و در نزدیکی «اژدرکوه»، در چند فرسخی شهر، با مهاجمان به سختی درگیر شد. حاکم خراسان نتوانست پس از جنگی خونین، مهاجمان را به طور کامل عقب براند و تلفات بسیار سنگینی بر آن‌ها وارد کند. شجاع‌السلطنه دستور داد برای عبرت کسانی که قصد تعرض به حریم خراسان و شهر مشهد را دارند، از سرهای هزار و ۵۰۰ کشته ازبک و ترکمن، «کله‌مناره» بسازند. پیروزی قاطعانه‌ای که به واسطه بارش برف و البته همت مدافعان مشهد رقم خورد، باعث شد که...قلی‌خان فرار را بر قرار ترجیح دهد. او که در اطراف سرخس مستقر و منتظر رسیدن خبر پیروزی نیروهایش بود، به محض اطلاع از شکست باحش آن‌ها، با قوای باقی‌مانده پا به فرار گذاشت و به خوارزم بازگشت. نبرد «اژدرکوه» در ۱۴ رجب ۱۲۴۰، برابر با ۱۳ اسفند ۱۲۴۰ اتفاق افتاد و برگی زرین را در تاریخ شهر مشهد رقم زد.

پی‌نوشت:

۱-رضاقلی‌خان هدایت در،روضه‌الصفای ناصری،واعتمادالسلطنه در، تاریخ مغان ناصری، نام وی را...قلی‌خان ضبط کرده‌اند، اما مرحوم محمد تقی مدرس رضوی، در کتاب سالشمار وقایع مشهد، از وی با نام «رحمان قلی توره، یاد کرده‌است.

۲-زبکان در اواخر بهمن‌ماه سال ۱۲۴۰ خورشیدی (جمادی‌الثانی سال ۱۲۴۰هجری قمری)به اطراف مشهدرسیده‌بودند.با اینکهفصل سرما و بارش برف بود، اما برفی که در این ایام بارید، از نظر حجم و گستردگی، طی دهه سال قبل از آن، سابقه نداشت.

سیدمحمد کلّالی تاریخ زنده «کلّالی»،هاست؛ خاندانی که حکمران‌های خراسان بوده و بناهایی هم در مشهد ساخته‌اند

میراث‌دار «نصرت‌الملک» و «شوکت‌الدوله»

- قصه کلّالی‌ها از کجا شروع می‌شود؟

نسب کلّالی‌ها به «سیدمیرکلال» از سادات حسینی، می‌رسد،که عارف و صوفی بزرگی بوده در بخارا و مریدان فراوانی داشته است. «امیرتیمورگورکانی» هم از جمله مریدان سیدمیرکلال بوده، تا آنجا که دخترش را به عقد او در می آورد و بیست هزار نفر را به او می‌بخشد که به واسطه همین بخشش امیرتیمور، «تیموری» خوانده می‌شوند و بعدها ایل بزرگ تیموری را می‌سازند که در بخش‌های مختلف ایران و افغانستان و... پراکنده‌اند. کلّالی‌ها اما خودشان را از نسل فرزندان سیدمیرکلال می‌دانند و همواره جزو بزرگان ایل تیموری و جزو حاکمان منطقه بوده‌اند. در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه، «امیرقلیچ‌خان کلّالی»، در همین منطقه خراسان برای خودش حکومت داشته است. ارگ امیرقلیچ‌خان در سنگان خواف هنوز پابرجاست. در این دوره سرحدات منطقه از هرات و خواف و تربت‌جام تا زورآباد (صالح‌آباد) و سرخس و از این طرف تا دروازه‌های مشهد، در اختیار امیرقلیچ‌خان بوده است. او بعدها به خدمت حکومت قاجار درمی‌آید. بعد از قلیچ‌خان، پسرش «دوست‌محمدخان کلّالی» و بعد از او نوه‌اش «علی‌مردان خان کلّالی» به حکمرانی می‌رسند. در زمان علی‌مردان خان کلّالی، ترکمن تازی‌ها اما همان مردم را بریده بوده است. سواران علی‌مردان خان در همین بنای «سنگ‌بست» در نزدیکی مشهد مستقر می‌شوند و جلوی ترکمن تازی‌ها را می‌گیرند. ناصرالدین‌شاه هم در سفر اولش به خراسان، به دلیل همین خدمات علی‌مردان خان، به او لقب «نصرت‌الملک» می‌دهد. نصرت‌الملک، هم «امیر قوای خراسان» بوده و هم «سرحدار و رئیس ایل و سوار تیموری». او در حوالی همین جایی که حالا شده خیابان «خسروی‌نو» بناهایی می‌سازد برای مردم، از جمله «حوض نصرت‌الملک» و «حمام نصرت‌الملک». باغی هم داشته که به پسرش می‌رسد. او بعدها از بیعت امیر قوای خراسان عزل می‌شود و چند سال بعد از آن، در مشهد فوت می‌کند و در حرم مطهر دفنش می‌کنند، در رواق پشت سر حضرت^[۲]. بعد از نصرت‌الملک، «میراسدا...خان کلّالی» جایش را می‌گیرد. او هم یکی از بزرگان ایل تیموری بوده است. اسدا...خان کسی است که در حکومت قاجار، به مقام «امیرتومان‌ی» یا همان سرلشکری می‌رسد و آنجاست که ناصرالدین‌شاه، به او لقب «شوکت‌الدوله» می‌دهد.

- یعنی همین‌نامی که روی کوچه شوکت‌الدوله مانده است؟

بله، «شوکت‌الدوله» لقب اسدا...خان کلّالی است. این کوچه هم، همان جایی است که عمارت او بوده و باغ بزرگ نصرت‌الملک. خب این‌ها با هم نسبت فامیلی داشته و پسرعموی هم خوانده می‌شده‌اند. باغ نصرت‌الملک، بعدها به پسر دوشم می‌رسد که «محمد ابراهیم امیرتیمور کلّالی» باشد. امیرتیمور کلّالی، متولد ۱۲۷۳ خورشیدی است، در تربت‌جام، او بعدا از رجال سرشناس مملکتی می‌شود. امیرتیمور کلّالی هر دو سمت وزیر کار و وزیر کشور را در دولت مصدق با هم داشته است. رئیس شهرداری کل کشور هم بوده و بعد از آن، چند دوره هم به نمایندگی از مردم فردوس و طبس و مشهد و کاشمر، نماینده مجلس شورای ملی شده است. امیرتیمور دو دختر داشت که یکی شان همسر ژنرال «اسکندر میرزا»، اولین رئیس جمهور پاکستان، شد. یکی از پسرهایش هم سفیرکبیر ایران در پاکستان، شوروی و انگلستان بود. امیرتیمور بعدها می‌آید و در مشهد، در باغ پدرش نصرت‌الملک، خانه‌ای اعیانی می‌سازد. من این خانه را در آن سال‌هایی که هنوز سالم بود، دیده بودم. ما در اعیاد، برای دست‌بوس و عید مبارکی، به دیدن امیرتیمور می‌رفتیم. آن خانه، خانه بزرگی بود و شاه‌نشین بزرگی داشت و بخشی هم داشت که طولیه اسب‌ها بود.

- خانه، دقیقا کجا بود؟

همین جایی که الان کوچه شوکت‌الدوله است در خیابان خسروی‌نو. البته آن موقع این خیابان نبوده است. بعدها که خسروی‌نو طراحی می‌شود، بخشی از ملک امیرتیمور می‌افتد درست وسط خیابان. شهردار وقت با امیرتیمور مذاکره می‌کند و قرار می‌شود بخشی از ملک، در اختیار شهرداری قرار بگیرد، اما امیرتیمور شرطی هم می‌گذارد. چنان بزرگی آنجا بوده که یازمانده باغ پدرش نصرت‌الملک بوده است. امیرتیمور می‌گوید: «این چنار نباید قطع بشود. خیابان بکشید، اما این

کمال خجندی

چنار وسط خیابان، خسروی‌نو، را که قطع کردند، نام، نصرت‌الملک، هم با آن افتاد؛ «شوکت‌الدوله، اما این شانس را داشت تا نامش همچنان بماند روی کوچه‌ای که روزگاری خانه‌اش بود و محل رفت‌وآمدش. از دو حکمران خراسانی خاندان «کلّالی»، فقط همین در جغرافیای مشهد باقی مانده است؛ شهری که اعقاب و نواده‌هایشان هنوز در آن زندگی می‌کنند، «سید محمد کلّالی، یکی از همان‌هاست؛ میراث‌دار خاندان کلّالی. یادآوری اینکه کلّالی‌ها همیشه حکمران‌های خراسان بوده‌اند، ترجیح‌بند حرف‌های سیدمحمد کلّالی است. رئیس ستاد بسیج اقتصادی خراسان در سال‌های ابتدایی دهه شصت و مشاور وزیر کار در دولت‌های وقت، حالا هم که سال‌هاست بازنشسته شده و در آپارتمان دل‌بازش در خیابان هفت تیر، وسط عکس‌های سیاه و سفید قاب شده به دیوار و احکام دکترای فرزندانش، دارد روزگار می‌گذراند، باز هم عاشق همان گذشته تاریخی است که بخشی از آن به «نصرت‌الملک، و «شوکت‌الدوله، می‌رسد و البته تا «سیدمیرکلال، عارف و صوفی قرن هشتم در بخارا عقب می‌رود، که جد اعلای کلّالی‌هاست.



سید علیمردان خان نصرت‌الملک سرحدار و رئیس ایل تیموری



- خانه امیرتیمور چه سرنوشتی پیدا کرد؟

بخش‌هایی از آن، هنوز هست، این دست خیابان. اوایل دهه شصت مکان خانه امیرتیمور به بنیاد شهید رسید. مدتی هم پیکر شهدا را از آنجا تشییع می‌کردند. بعدها وقتی بخشی از اموال امیرتیمور را به او برگردانند، این خانه هم جزوش بود، همسر دوشم هم مدتی در آن زندگی کرد. حالا که صحبت خانه امیرتیمور است این را هم بگویم که او، خانه‌ای هم در تهران داشت، یک ملک دو سه هزار متری در خیابان فرشته، در شمشیران، جایی که الان به کوی امیرتیمور معروف است. بعد از انقلاب، دولت، آن خانه را به سفارت یوگسلاوی اجاره داد، به ماهی ۸۰ هزار تومان. آن خانه، همان خانه‌ای است که یک سریال طنز (سریال «پاورچین» به کارگردانی مه‌ران مدیری) هم در آن ساخته شد. بعدها که امیرتیمور به ایران برگشت، در جوار همان خانه، در یک آپارتمان

کوچک زندگی می‌کرد. من، رقتم تهران به دیدنش.

حسابی شکسته شده بود. بعد از آن، خیلی عمر نکرد و بهمن سال ۶۶ به رحمت خدا رفت و پیکرش را در مقبره خانوادگی‌شان در بهشت زهرا^[۳] تهران دفن کردند.

ما تربت جامی‌ها هم اینجا در مشهد برای امیرتیمور مراسمی گرفتیم.

- شما چه نسبتی با امیرتیمور داشتید؟

ببینید! پدر بزرگ امیرتیمور، یعنی دوست‌محمدخان، جز پدر امیرتیمور فرزند دیگری نداشته است. امیرتیمور، عمویی یا عمه‌ای نداشت. پس کسی نمی‌تواند ادعا کند که من پسرعمو یا پسرعمه امیرتیمور بوده‌ام. اما از آنجایی که نسب کلّالی‌های خراسان، به قلیچ‌خان می‌رسد، ما با هم نسبت داشتیم. مادر بزرگ پدری من، نوه قلیچ‌خان و پدرم نبیره قلیچ‌خان بود. امیرتیمور هم نبیره قلیچ‌خان بود. ما این‌طوری با هم نسبت داشتیم.

- شما هم تربت‌جامی هستید؟

بله. من هم در تربت‌جام به دنیا آمدم. اما حوالی سال ۱۳۳۵ برای تحصیل در دبیرستان، آمدم به مشهد. همان سال هاپدرم، «شیرمحمدخان کلّالی»، شده بود بخشدار جاجرم و بیشتر وقت‌ها در جاجرم بود. خانواده ما هم که خانواده تللوی بود – ما با هم ۹ تا خواهر و برادر بودیم- برای آنکه پراکنده نباشند، آمدم به مشهد. من در «دبیرستان مستوفی» درس خواندم، حوالی باغ ملی. خانه‌مان در آن سال‌ها در «خیابان سردادور» بود، در «پنج‌راه شاهپور» نزدیک پادگان ارتش. الان نمی‌دانم نام آن خیابان‌ها چیست. سال ۳۹ دیپلم گرفتم و سال ۴۲ در اداره کل کار استخدام شدم؛ یعنی شهریور ۴۲ شدم مسئول واحد رسیدگی به شکایت کارگران در اداره کل کار.

- در همین محل فعلی اداره کل کار؟

نه. آن سال‌ها اداره کل کار در میدان شهدا یا میدان مجسمه بود. نزدیک مسجد حوض لقمان. آنجا یک هتل قدیمی را گرفته بودند و شده بود اداره کل کار. سازمان تأمین اجتماعی هم همان‌جا بود. سال بدش شدم رئیس اداره کار نیشابور. نیشابور تا قبل از آن، اداره کار نداشت و من تأسیسش کردم. بعد رقتم تهران. در تهران بومد که دانشگاه هم قبول شدم، در رشته زبان فرانسه. بعد از فراغت از دانشگاه دلم می‌خواست برگردم به مشهد. یادم هست که یک وقتی این را به امیرتیمور گفتم. او هم حاشیه کاغذی، دو خط نوشت خطاب به معاونش در وزارت کار. نوشت که «این ابن‌عم ما- یعنی پسرعموی ما- می‌خواهد برگردد به مشهد. مساعدت کنید.» همان شد که من برگشتم به مشهد.

البته خیلی ماندگار نشدم و این بار به عنوان رئیس کار استان مازندران انتخاب شدم. آن سال‌ها به خاطر فراوانی کارخانه‌های نساجی، اداره کل کار مازندران در ساری نبود. در قائمشهر بود و بعدها هم رقتم «رضائیه(ارومیه)». همین است که هر کدام از بچه‌هایم در شهری به دنیا آمده‌اند.

- از دیگر فرزندان نصرت‌الملک یا شوکت‌الدوله کسی در مشهد نمانده است؟

فرزند نصرت‌الملک که همین امیرتیمور کلّالی بود که خب فرزندان و نوادگانش حالا در ایران نیستند. از شوکت‌الدوله هم پسری ماند به نام «ابوتراب‌خان» این ابوتراب‌خان، فرزندی داشت که هم نام من بود «محمدخان». محمدخان کلّالی تحصیل کرده بود و در تهران اقامت داشت، اما به درخواست مهندس «جواد شهرستانی»، شهردار وقت مشهد، و به توصیه دکتر منوچهر کلّالی، دبیرکل وقت «حزب ایران‌نوین»، آمد مشهد و شد معاون مالی شهردار. وقتی قرار شد شرکت واحد تأسیس بشود، محمدخان کلّالی شد مدیرعامل آن. درواقع شرکت واحد اتوبوسرانی مشهد را محمدخان کلّالی راه‌اندازی کرده است. محمدخان، بعدها در همین مشهد بازنشسته شد و امیرتیمور کلّالی ۱۰۰ هکتار زمین در تربت‌جام، در اختیارش قرار داد. قرار شد، محمدخان در زمین‌ها چاه عمیق بزند و کشاورزی کند. تازه محمدخان شروع به حفر چاه کرده بود که انقلاب شد و زمین‌ها را توقیف کردند و چاه هم نیمه‌کاره ماند. محمدخان مدت‌ها می‌رفت سر زمینش و برمی‌گشت مشهد. یک روز در همین رفت‌وآمد،ها، دم گلکاری برقی، سگنه کرد و درگشت... فرزندان محمدخان کلّالی هستند و در مشهد و تهران ساکنند.

خاندان تیموری در مکتوبات تاریخی

صفحه ۱۹۳ تا ۱۹۹ کتاب «گروه‌های مهاجر به مشهد از صفویه تاکنون» نوشته علی‌نجف‌زاده به خاندان تیموری از زمان مهاجرتشان به مشهد در دوره ناصرالدین‌شاه، بزرگان این خاندان و نقشی که در حوزه‌های نظامی، اقتصادی و فرهنگی مشهد داشته‌اند اختصاص دارد. در این صفحات درباره نام‌هایی که در این گفت‌وگو آمده، چنین نوشته شده است: «علی‌مردان خان نصرالملک پسر دوست محمدخان تیموری مهم‌ترین و مؤثرترین شخصیت تیموری مشهد در دوره قاجار بود. او نخستین کسی است که درجه سرهنگی گرفت و به تدریج به سرداری ارتقا پیدا کرد. قهرمان میرزا امین لشکر در سفرنامه‌اش، نصرت‌الملک را سیدی معقول توصیف کرده است که گویا بعدها وقتی مردم مشهد از جور آصف‌الدوله، والی ظالم خراسان، در دوره قاجار به تنگ می‌آیند و شورش می‌کنند کنار مردم و مقابل والی می‌ایستد. او همچنین بزرگ‌ترین واقف ایل تیموری محسوب می‌شود که علاوه بر وقف املاکی برای عزاداری آئمه اطهار^[۲] و ساخت بناهایی عام‌المنفعه، نسخ خطی بسیاری هم وقف حرم مطهر می‌کند که اکنون در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. ناگفته نماند که نام نصرت‌الملک را می‌توان در نشانی سرشماری انجام شده از مشهدی‌ها در دوره قاجار هم یافت. شاهزاده زین‌الدین میرزا که این سرشماری از اوست، نوشته که منزل علیمردان خان تیموری در زمان این آمارگیری(۱۲۹۷ قمری) در محله سراب قرار دارد و اعضای خانواده او دوازده نفر شامل دو مرد، یک زن، یک پیکر، دو جوان، دو پسر و چهار دختر می‌شوند. پس از او امیرتیمور نامدارترین افراد این خاندان و جوان‌ترین نماینده راه یافته به مجلس است که به دلیل حسن خلق و خردای، شش دوره تمام از سوی مردم مشهد، کاشمر، تون، طبس، فردوس و گلشن به نمایندگی انتخاب می‌شود.

ریشه‌های ایل تیموری به روایت محمد کلّالی

می‌کند به لشکریانش و می‌گوید: در اینکه همچنان به اندازه یک نفر در حجره جا مانده، حتما نکته‌ای هست. آیا کسی از شما، اسیری را مخفی کرده است؟ یکی از سران لشکر جلو می‌آید و می‌گوید: من دختر پادشاه هند را اسیر کرده و او را در صندوقچه‌ای مخفی کرده بودم که به شما تقدیم کنم. امیر تیمور دستور می‌دهد تا آن دختر را هم حاضر کنند و در حجره سید جا بدهند. آن دختر که اضافه می‌شود، حجره پر می‌شود. می‌گویند آن اسرا که به دست سید میرکلال آزاد شده‌اند، در خدمت سیدی می‌مانند و می‌شوند ایل تیموری. نقل دیگری که سندیت تاریخی دارد این است که امیرتیمور، به خاطر ارادتش به سیدمیر کلال، یکی از دخترانش را به عقد سید درمی‌آورد و به عنوان هزینه‌ی خواهرش، بیست هزار سوار به سیدمیرکلال می‌بخشد. سید میرکلال بعدها از با این پسرانش امیر برهان، امیرشاه، امیر حمزه و امیر عمر قسمت می‌کند. امیرشاه(میرشاه خان) پنج هزار سوار تحت امرش را به همراه خانواده‌شان از کناره رود سیحون برمی‌دارد و به خراسان می‌آورد و در منطقه وسیعی از هرات گرفته تا خواف و تربت جام و زورآباد(صالح‌آباد) اسکان می‌دهد. می‌گویند وقتی این جمعیت به خراسان می‌رسند، هشت هزارنفر شده بودند. امیر سید میر کلال را باغی مصفا در شهر بخارا قرار دارد. دکتر «غلام‌مصطفی‌خان»، نسخه‌شناس و مصحح پاکستانی، کتاب کرامات سید میرکلال را تصحیح و چاپ کرده است.

درباره ریشه ایل تیموری چند نقل در تاریخ هست، در روایتی می‌گویند، امیرتیمورگورکانی مریدخاص سیدمیرکلال، عارف و صوفی قرن هشتم در بخارا بوده است. هر وقت می‌خواستند به جنگی برود، اول می‌آمده پیش سیدمیرکلال و دعای فتح می‌گرفته است. در یکی از جنگ‌ها، در جنگ هندوستان، پیش از آغاز جنگ، امیرتیمور به خدمت سیدمیرکلال می‌رسد و به روال معمول از او می‌خواهد که برای فتح لشکریان امیرتیمور دعا کند. سیدمیرکلال می‌گوید به یک شرط تو را دعا می‌کنم، آن هم اینکه همه لشکریانت امروز را مهمان من باشند. امیر تیمور تعجب می‌کند و می‌گوید شما که فقط یک بز داری حطور می‌خواهی یک لشکر اطعام دهی؟ سیدمیرکلال می‌گوید بمان و تماشا کن. نقل است که آن روز همه لشکر تیمور با همان شیر بز اطعام می‌شوند. امیرتیمور راهی جنگ می‌شود و با غناغیم و اسیران فراوان از جنگ برمی‌گردد و اولین کاری که می‌کند به خدمت سیدمیرکلال می‌رسد. آنجا به سیدمیرکلال می‌گوید: از من چیزی بخواه. سیدمیرکلال می‌گوید: می‌خواهم که به اندازه گنجایش این حجره‌ای که من در آن زندگی می‌کنم، از اسیران به من ببخشی. امیرتیمور هم می‌پذیرد.

باز نقل است که ۲۰ هزار نفر از اسیران جنگی در همان حجره، جامی شوند و امیرتیمور به خاطر قولی که به سیدمیرکلال داده است، همه آن‌ها را به سید می‌بخشد. اینجاقصه‌ای هم هست. می‌گویند همه آن ۲۰ هزارنفر که در حجره سیدمیرکلال، جا می‌شوند، همچنان به اندازه یک نفر جامی ماند. امیرتیمور رو